

تحلیلی دیگر در ماهیت استقلالی «حکمت در خانواده»

با تأکید بر آیه ۳۵ سوره نساء و قوانین ایران

□ سید محمود مرتضوی هشتودی *

□ محمد مهدی کریمی نیا **

□ حیدر گودرزی ***

□ محمد حسین احمدی ****

چکیده

خداوند حکیم در آیه ۳۵ سوره نساء نهاد حقوقی و اجتماعی «حکمت در خانواده» را مطرح فرموده است که اگر در هنگام بروز اختلاف بین همسران و بحرانی شدن آن، از شکاف افتادن بین زن و شوهر در شما نگرانی و ترس ایجاد شد، «حکمی» از خویشاوندان زوج و «حکمی» از خویشان زوج را برگزینید تا بین آنها اصلاح کنند. فقها در مبحث شقاق از باب نکاح به این موضوع عنایت داشته و اساتید حقوق نیز به سبب قانون بودن این نهاد فقهی و قرآنی، به بحث در باره آن پرداخته‌اند. یکی از مهم‌ترین مسائلی که در بررسی این موضوع مطرح شده این است که آیا حکمین در اصلاح بین زوجین قضاوت می‌کنند و قاضی هستند تا ماهیت آنها را «قاضی تحکیم» بدانیم و شرائط، تکالیف و حقوق قاضی را از آنها مطالبه و عطا کنیم؟ یا اینکه حکمین «وکیل زوجین» هستند تا آنچه موکل، مد نظر دارد از آنها مطالبه شود و حقوق وکلا به آنها عطا شود؟ یا بر اساس نظر برخی، حکمین «داور» یا «کارشناس» هستند؟ یا اینکه حکمین ماهیتی جدای از این نهادهای مشابه دارد و مستقل از آنهاست؟ نظر نگارنده بر اساس آیه شریفه بر «استقلال ماهیت حکمت» از این نهادها می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: ماهیت حکمت، حکمت خانواده، قاضی تحکیم، کارشناس، داور.

* دکتری فقه و حقوق خانواده، استاد سطح عالی حوزه علمیه قم، ، mortazavi55870@gmail.com
** استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، طلبه و پژوهشگر حوزه علمیه قم، ایران، نویسنده
مسئول، kariminia@quran.ac.ir

*** دانش آموخته علوم اسلامی رضوی در مقطع کارشناسی رشته حقوق، کارشناسی ارشد رشته تفسیر و معارف قرآن مؤسسه تخصصی امام سجاد (ع)، سطح چهار حوزه علمیه خراسان رضوی، heydargoodarzi@gmail.com
**** دانش آموخته مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی در مقطع کارشناسی رشته حقوق و معارف اسلامی، پژوهشگر، طلبه
سطح چهار حوزه علمیه قم، m.h.mohamad6334@gmail.com

مقدمه

در آیه ۳۵ سوره نساء، برای رفع اختلاف زناشویی بین زوجین، روشی توأم با محبت و دلسوزی اجتماعی و خویشاوندی بیان شده است. فقهای گرانقدر، قدما و معاصرین آن را مورد بررسی قرار داده و در متون فقهی کلام ایشان گویا است. همچنین این روش در قبل و بعد از انقلاب مورد توجه قانون‌گذاران بوده و در قوانین موضوعه بیان شده است؛ بر همین اساس پژوهشگران عرصه حقوق، خصوصاً حقوق خانواده، این مبحث را دنبال و تشریح کرده‌اند.

در این موضوع، پژوهشگران گرامی زحمات درخور توجه و ارزنده ای را ارائه نموده‌اند؛ اما نکاتی که باعث تحقیق در این موضوع شده، علاوه بر اهمیت این موضوع که آیه ای از آیات وحی و سخن حکیمانه الهی است، بیان نکاتی بوده که در تحقیق های مطالعه‌شده در ماهیت این موضوع یافت نشد و باید آنها را بیان کرد.

نکته بسیار مهم در تحقیق و بررسی تمام ابعاد این موضوع این است که باید آن را از منظر آیه شریفه مورد تحقیق قرار داد و با توجه به آیه مطلب نگاشت. یکی از مسائل مهم مطرح‌شده در این موضوع، بحث «ماهیت» حکمیت در خانواده است که محور این تحقیق قرار دارد.

قبل از ورود در بحث ماهیت حکمیت، لازم است واژه «حَکَمَ» را که در آیه شریفه ذکر شده، بررسی کرد؛ زیرا زیربنای بحث ماهیت، بررسی این واژه است که در تحقیق‌های مشابه، به آن پرداخته نشده است. سپس کلام فقیهان اندیشمند را بیان و بررسی می‌کنیم و در پایان آنچه در این تحقیق به آن دست یافته ایم و نظر مختار است ارائه خواهد شد.

۱. واژه و مفهوم حَکَمَ

اصلی‌ترین و کلیدی‌ترین کلمه در آیه شریفه ۳۵ سوره نساء، «حَکَمَ» است که بر اساس حکمت الهی اختیار و در آیه استعمال شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يَرِیدَا إِصْلَاحًا يَوْفِقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا»؛ «و اگر از

جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم و ترس داشتید، یک حکم از خانواده شوهر و یک حکم از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو حکم، تصمیم و قصد اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند؛ زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیات همه، با خبر است).»

خلیل بن احمد فراهیدی در کتاب «العين» فرموده است: «حکمت، بازگشتش به عدل و علم و بردباری است. و «حکمة اللجام» به آنچه (از لجام و افسار) گفته می‌شود که دو طرف چانه و دهان می‌افتد و چون مانع حرکت و خودسری است، این نام را به آن داده‌اند. و هر چیزی را که تو مانع نابودی و فساد در آن شوی پس آن را حکمت بخشیدی و یا محکم کردی» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ۳/۶۶)

در کتاب «معجم مقاییس اللغة» احمد بن فارس بیان می‌کند: «اصل این ماده «منع» است و حکم که از این ماده است یعنی منع از ظلم.» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۲/۹۱)

راغب اصفهانی بعد از اظهار نظر در مورد اصل این واژه، معنای این کلمه را درآیه بیان می‌کند: «اصل «حکم» منع کردن برای اصلاح است. کسی را که در مانع شدن اختلاف بین مردم تخصص دارد، «حکم» می‌گویند. و خدای عزّ و جلّ در آیه فرموده است «حکم» و فرموده است «حاکم» به خاطر اینکه بفهماند و آگاهی دهد که یکی از شروط حکمین این است که آنها از جانب زوجین بر طبق اجازه‌ای که از خود آنها کسب کرده‌اند، متولی در حکم به نفع یا به ضرر آنها هستند و دیگر نیازی به بازگویی و مراجعه و کسب تکلیف از سوی زوجین در حکم نیستند.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۴۸)

آنچه در مصادر لغوی بیان شده، معنا و ریشه این ماده، «منع کردن» است. اما با دقت در معنای این لغت باید به نکاتی توجه داشت:

اول اینکه، منع در این لغت «صرف منع» نیست بلکه منع از سوی کسی است که دارای ویژگی‌ها یا صفات خاصی مثل عدالت، علم، درک و فهم جامعی باشد که حداقل تمایزی از دیگران داشته باشد. دلیل اول این مطلب این است که نمی‌توان کلمه «منع» را در تمام موارد کاربردی «حکم» جایگزین کرد؛ زیرا کسی که فقط مانع است، اولاً در اغلب موارد نیازمند صفات خاصی نیست و ثانیاً رأی و حکمی صادر نمی‌کند. دلیل دیگر این است که عقل و عرف مؤید این نکته هستند. حتی می‌توان

گفت در بحث اختلاف زوجین، گاهی تمایز شخص، علاوه بر توانایی منع از فروپاشی خانواده، به صداقت، امین بودن، دلسوز بودن و قدرت مالی داشتن اوست و این شخص در این مسئله متمایز است. دوم اینکه، منع کردن از اختلاف، در «جهت اصلاح» است و جنبه قضاوت کردن دارد. اصل و ریشه این ماده هم که «حکم» است، هم جنبه قهری دارد و هم در جهت منع از اختلاف بین اشخاص صادر شده است.

پس بر اساس معنای لغوی، «کسی که حکم قرار می‌گیرد باید از صفات و ویژگی‌هایی خصوصاً در رفع و منع اختلاف برخوردار باشد.»
بر اساس اینکه حکم رفع خصومت و صلح و سازش را صورت می‌بخشد، وظیفه ای شبیه به قاضی را انجام می‌دهد، لذا با توجه به این شباهت ظاهری و ابتدایی، این سؤال مطرح می‌شود که آیا حکم هم قاضی محسوب می‌شود؟

۲. قاضی و قاضی تحکیم

در فقه امامیه قاضی را دو قسم بر شمرده‌اند: قاضی منصوب و قاضی تحکیم.
قاضی منصوب «کسی است که از ناحیه امام معصوم (ع) نصب شده است» چه با نصب خاص و چه با نصب عام.
اما قاضی غیر منصوب یا قاضی تحکیم «کسی است که ابتداءً و بالذات برای قضاوت نصب نشده است بلکه در صورت رضایت اصحاب دعوا، حق قضاوت دارد.»
علامه حلی فرموده‌اند: اگر طرفین دعوی رضایت دهند که کسی از مردم بین آنها حکم کند و دعوی خود را پیش او مطرح کنند (محقق حلی، ۱۴۰۹ق: ۸۶۱/۴).
برخی از فقها فرموده‌اند: «القاضی علی نوعین: القاضی المنصوب، و قاضی التحکیم.» (خوئی، ۱۳۹۶ش: ۶/۱)

صاحب جواهر بعد از بیان مفصل شرائط قاضی، در ادامه بحث «ولایت داشتن قاضی» از جانب امام (ع)، می‌گویند: کسی جز امام (ع) نمی‌تواند به قاضی ولایت دهد، حتی اگر تمام مردم شهری از کسی بخواهند که به قضاوت بپردازد، او باز هم ولایت ندارد مگر امام (ع) یا کسی که امام (ع) به او

تفویض این امر را کرده، به قاضی ولایت دهد وگرنه ولایتی ندارد. بعد می‌فرمایند: بله، بسیاری از فقها که حتی یک نفر مخالف بین آنها نیست، در عباراتی تلویحی و تصریحی اجماع را در مسئله ای بیان نموده‌اند که اگر دو نفر، رضایت به قضاوت کسی (از اهل مذهب) داشتند و نزد او طرح دعوا کردند، باید تابع حکم او باشند هرچند قاضی منصوب امام (ع) موجود باشد یا حتی خود امام (ع) حضور داشته باشند.

این مسئله را هم فقهای امامیه و هم فقهای عامه بیان کرده‌اند اگرچه برخی از آنها نمی‌پذیرند (نجفی، ۱۳۶۷ش: ۲۳/۴۰).

صاحب جواهر در ادامه می‌نویسند: اگر این نوع قضاوت را بپذیریم باید بگوییم که آن شخص باید شرائط و صفات یک قاضی را دارا باشد و حکم او فقط در حق کسانی نافذ است که او را به قضاوت پذیرفته‌اند (نجفی، ۱۳۶۷ش: ۲۴/۴۰).

این فقیه بزرگ بعد از طرح بحث‌ها و نقل قول از بزرگان و بررسی آنها، بحث را در مجموع چنین جمع‌بندی کرده است: با دقت در کل مباحثی که مطرح کردیم، برای شما روشن شد دلیلی که دال بر این مسئله است «اجماع» فقها و محققین و روایاتی است که بیان شد، البته برخی فرمودند اطلاق آن روایات، مقید به «إذن امام (ع)» هستند. اما اگر بگوییم که بر اساس روایات فروانی که بیان شد، این نوع از قضاوت، چون قضاوت به عدل و حق است، به ائمه (ع) و إذن آنها برگشت می‌کند، با این سخن باب عظیمی در بحث قضای فقه گشوده می‌شود که دیگر منحصر در قاضی تحکیم نیست. اگر آن ادعای اجماع بر جواز این نوع قضاوت نبود، با ادله ای که در بحث مطرح است ممکن بود مجتهد قطع پیدا کند بر اینکه تمام شیعیان اگر به حق حکم کنند، حکمشان نافذ است (نجفی، ۱۳۶۷ش: ۲۹/۴۰).

ایشان در اواخر بحث، می‌فرماید: «فهو حينئذ مأذون منهم و منصوب من قبلهم فی الحكم بين الناس بحكمهم، لا أن هذا الشرط ساقط فی زمن الغیبة، كما توهمه عبارة المسالك» (نجفی، ۱۳۶۷ش: ۳۳/۴۰ تا ۳۴) برخی توهم نکنند که در زمان غیبت امام (ع) شرط «إذن» ایشان ساقط شده، بلکه ائمه (ع) اذن در حکم کردن داده‌اند اگرچه اذن اختصاصی نیست.

۱-۲. شرایط قاضی منصوب

در مبحث قضاوت اتفاق اکثر فقهای گرانقدر بر این است که شخص در صورتی می‌تواند قضاوت شرعی داشته باشد که شرایط زیر در او جمع باشد:

۱. بلوغ؛ ۲. کمال عقل؛ ۳. طهارت مولد؛ ۴. ذکوریت؛ ۵. اجتهاد؛ ۶. ایمان؛ ۷. عدالت؛ ۸. نصب.

«الفصل الثانی... و یشرط فیہ البلوغ والعقل والذکورة والإیمان والعدالة وطهارة المولد والعلم اتفاقاً.» (فاضل هندی، بی تا: ۱۷/۱۰)

صاحب جواهر و شیخ انصاری نیز شرائطی از قاضی را با تأکید بر اینکه اختلافی در شرط بودن آنها نیست، بیان کرده‌اند (نجفی، ۱۳۶۷ ش: ۴۰/۱۲).

بعضی از فقها علاوه بر این موارد، برخی شرائط دیگر را نیز لازم دانسته‌اند: «صفات القاضی البلوغ. العقل. الايمان. العدالة. طهارة المولد. العلم. الضبط. الكتابة. الذکورة. السمع و البصر و النطق. الحرية.» (موسوی گلپایگانی، ۱۴۰۱ ق: ۱۷/۱)

آیت الله خوئی می‌فرماید: در قاضی اموری شرط است: ... (هفتم) رشد (هشتم) اجتهاد و در قاضی حریت و آزادگی شرط نیست چنان که نوشتن و بینایی شرط نیست؛ زیرا آنچه مهم و شرط است، بصیرت و آگاهی است (خوئی، ۱۳۹۶ ش: ۶).

پس از واضح شدن تعریف قاضی، قاضی تحکیم و شرائط قاضی منصوب در فقه، حال باید به بررسی شرائط قاضی تحکیم پرداخت.

۲-۲. شرایط قاضی تحکیم

اکثر فقها معتقدند قاضی تحکیم که طرفین دعوا به قضاوت وی راضی باشند، بایستی دارای همه شرایط یادشده در باب قضا باشد. از جمله ایشان محقق حلی، شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳ ق: ۳۳۴/۱۳) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۳۶۷ ش: ۴۰/۲۴) هستند؛ چنانکه محقق حلی در عبارتی فرموده است: « شرط شده در قاضی تحکیم آنچه که شرط شده است در قاضی ای که از جانب امام معصوم نصب شده است... » (محقق حلی، ۱۴۰۹ ق: ۸۶۱/۴)

اما بعضی از فقها فقط سه شرط را در قاضی تحکیم لازم شمرده‌اند؛ شیخ طوسی، قاضی ابن براج، ابن ادریس حلی و علامه حلی معتقدند شرائط حکمین این است که «مرد و عادل و آزاد» باشد. (طوسی، ۱۳۸۷ق: ۳۴۰/۴؛ ابن براج، ۱۴۰۶ق: ۲۶۵/۲؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰ق: ۷۲۹/۲؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق: ۵۹۹/۳)

۲-۳. نتیجه بحث شرائط

در رابطه با شرائط قاضی مسلم عقلی و یقنی این است که قاضی باید شرایطی داشته باشد؛ زیرا قاضی کسی است که در مورد دماء، فروج و اموال مردم که تمام سرمایه های یک ملت است، حکم می کند؛ به همین سبب باید شرط نصب داشته باشد تا این جایگاه از شر اشرار مصون باشد. اما در کمیت و کیفیت شرائط آن، باید تابع مواردی بود که فقها در مستندات و ادله خود بر آن اتفاق نظر دارند. در باب حکمین باید تابع آیه شریفه بود و سپس اگر روایاتی ذیل آیه موجود است، آنها را باید لحاظ نمود. اگر در روایات مطلبی یافت نمی شود و صریح آیه شرطی قرار نداده است، باید به آنچه از ظاهر الفاظ آیه برمی آید، اکتفاء کرد و نباید چیزی را بدون دلیل به آیه تحمیل کرد.

۳. ماهیت «حکم» در نظر فقها

بعد از اثبات نظر اکثر فقها برای قضاوت تحکیمی و پذیرش قائلین این موضوع و بیان مقصود از آن، باید مطلب بعد را بیان نمود که مبحثی اساسی و بنیادی در این موضوع است و آن اینکه آیا ماهیت «حکم» از باب قاضی تحکیم است، در نتیجه باید ملزم به لوازم و آثار آن شد یا ماهیت دیگری دارد؟ در اینکه ماهیت «حکم» چیست، نظرات و آرای مشهور بین محققان فقها دوگونه است: یک. ماهیت «حکم» از باب تحکیم و قاضی تحکیم است. دو. ماهیت «حکم» از باب توکیل و وکالت است.

۳-۱. قول اول: حکمت؛ قضاوت تحکیمی

اکثریت، مشهور و حتی می توان گفت همه فقههای قدما و متقدمین معتقدند که حکمیت مورد بحث ما از باب قضاوت تحکیمی است و حکمین قاضی تحکیم هستند؛ یعنی تمام فقهایی که

فرموده اند حَکَمِیت قضاوت است، ماهیت حَکَمِین را از باب تحکیم و قاضی تحکیم دانسته اند. تعریف و مراد از آن بیان شد و اکنون به بیان عبارات قائلان این قول، دلایل ایشان و نقد و بررسی آن پرداخته می‌شود.

۳-۱-۱. قائلان این قول و دلایل آنها

عبارات و کلمات قائلان نظر اول به این صورت است که شیخ طوسی، ابن ادریس حلی، محقق حلی، فاضل هندی (فاضل هندی، بی تا، ۵۲۲/۷)، صاحب حدائق و صاحب جواهر در این مطلب عباراتی نزدیک به هم دارند که برخی از آنها بیان می‌شود. سید محمدصادق روحانی (روحانی، ۱۴۱۲ق: ۲۵۹/۲۲) نیز نظرشان مطابق نظر این بزرگان فقهی است.

شیخ طوسی می‌فرماید: بعث و ورود حکمین در موضوع شقاق از باب تحکیم است نه توکیل و سخن امیرالمؤمنین (ع) و ابن عباس و عمر بن عاص نیز همین است و یکی از دو قول مطرح در فقه شافعی نیز همین است و ابوحنیفه هم قائل بر همین مطلب است (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۴/۱۶ تا ۴۱۸). عبارت ابن ادریس و علامه حلی این گونه است: «و بعثهما علی طریق التحکیم عندنا، لا علی طریق التوکیل علی ما یذهب إلیه بعض المخالفین» (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق: ۲/۷۳۰) و «و هل بعثهما علی سبیل التحکیم، أو التوکیل؟ الأظهر أنه تحکیم.» (محقق حلی، ۱۴۰۹ق: ۲/۵۶۱)

صاحب حدائق آورده است: نظر و قول من این است و در بیان دیدگاه خود به خداوند تکیه می‌کنم، حقیقتاً کسی که به اخباری که در مسئله به ما رسیده است و ما بیان کردیم، مراجعه کند، بر او پوشیده نمی‌ماند که اخبار، متفق بر این هستند که بعث حکمین از باب تحکیم است... (بحرانی، ۱۴۰۸ق: ۲۴/۶۳۰).

صاحب جواهر نیز فرموده است: در این مورد دو قول می‌باشد ولی اظهر از آن دو قول و حتی اشهر و بلکه مشهور این است که تحکیم می‌باشد (نجفی، ۱۳۶۷ش: ۲۱۴/۳۱).

این فقهای جلیل القدر از جمله کسانی هستند که قائل بر قاضی بودن حکمین از باب قاضی تحکیم هستند و معتقدند که برگزیدن حکمین نزد علمای امامیه بر طریق تحکیم، اظهر، اشهر، مشهور، اتفاقی و اجماعی است.

برخی از دلایل این قول عبارت‌اند از:

اول اینکه، در آیه نفرموده «وکیلاً» بلکه «حکماً» استعمال شده است.

دوم اینکه، خطاب در آیه، «فابعثوا» است نه «فابعثوا» لذا غیر زوجین مخاطب آیه‌اند.

سوم اینکه، طبق روایات ذیل آیه، حکمین در مواردی حکم به اصلاح و سازش می‌کنند بدون اینکه اجازه و اذنی از زوجین در این حکم داشته باشند و حکم آنها بر زوجین لازم الاتباع است، در صورتی که اگر وکیل باشند باید بر اساس رضایت موکلان خود انجام وظیفه کنند.

در کلام قائلین قول اول و نظریه تحکیم، دائماً تصریح بر توکیل نبودن شده است؛ به همین سبب باید بررسی کرد که قائلین به وکیل بودن حکمین چه کسانی هستند و دلایل آنها چیست.

۲-۳. قول دوم: توکیل و وکالت

پس از بیان مراد از قاضی تحکیم و شرائط آن با تکیه بر کلام محققان فقها، باید گفت که برخی از فقها معتقدند که حکمین، قاضی تحکیم و اصلاً قاضی نیستند بلکه وکیل زوجین‌اند، بنابراین در ابتدا تعریف وکالت بیان می‌شود سپس مطالب دیگر.

از مجموع تعاریفی که در منابع فقهی برای وکالت بیان شده (علامه حلی ۱۴۲۰ق: ۲۱/۳؛ کرکی، ۱۴۰۹ق: ۱/۱۹۶؛ نجفی، ۱۳۶۷ش: ۳۴۷/۲۷) می‌توان آن را به این صورت تعریف کرد: «وکالت عقدی شرعی است که شارع مقدس وضع یا امضا نموده برای نائب و جانشین گرفتن در انجام کارهایی که قابلیت نیابت گرفتن در آنها برای انسان زنده هست.»

۲-۳-۱. قائلین به وکیل بودن حکمین

با بررسی و تحقیق در کتب فقهی و عبارات فقها این نکته دانسته می‌شود که در میان فقهای امامیه هیچ‌کس قائل به توکیل در این مسئله نیست. بله، ابن براج تنها فقیهی است که در کتاب «الکامل فی الفقه» خود، توکیل را در ماهیت حکمین بیان نموده است؛ اما ایشان نیز در کتاب «المهذب» خود با عبارت زیر تصریح و تصحیح بر تحکیم بودن حکمیت کرده است: «وقد ذکرنا فی کتابنا» الکامل فی الفقه «فی هذا الموضع، أنه علی طریق التوکیل، و الصحیح أنه علی طریق الحکم» و با این عبارت نظر خود بر توکیل حکمین را مردود می‌داند. (ابن براج، ۱۴۰۶ق: ۲/۲۶۶)

در نتیجه قائلی برای این قول وجود ندارد. با نبود قائل، بیان دلیل بر آن و رد آن دلایل خارج از مبحث علمی است، هرچند برخی این خروج از محور علمی را مرتکب شده اند.

۳-۲-۲. شباهت وکیل با حکم

در بحث حکمیت چون هر کدام از زوجین «حق انتخاب» حکم خود را دارند (نه حق برگزیدن)، برخی بر این باور شده اند که حکمین وکیل زوجین هستند؛ زیرا در وکالت نیز موکل می تواند هرکس را که شرائط وکیل شدن دارد، انتخاب نماید و او را وکیل خود قرار دهد که با اذن و اجازه موکل کارهایی را انجام دهد.

۳-۳. حصر ماهیت تحکیمی حکمین «در فقه»

بنابر مطالب قبل، با اطمینان علمی می توان گفت: در مقابل قول اول، قول دیگری میان قُدا و متقدمین نیست و فقها قائل بر تحکیم در حکمین هستند. بسیاری از معاصرین نیز قائل بر همین نظر هستند؛ برخی هرچند این نظر قدا و متقدمین را نپذیرفته اند ولی کسی نیز از ایشان قائل بر توکیل نیست.

۳-۴. نظرات حقوقی در ماهیت حکمیت

در آراء و کتب کسانی که در مسائل حقوق خانواده تحقیق کرده اند، نظرات دیگری در باب ماهیت حکمیت در خانواده مطرح شده است. برخی از اساتید در ماهیت حکمین بر این باورند که ممکن است حکمیت در دعاوی خانوادگی بر هیچ یک از نظریات تحکیم و توکیل منطبق نباشد و ماهیت متمایزی داشته باشد. ایشان این ماهیت متمایز را «کارشناسی» بیان می کنند و می گویند: حکمیت به لحاظ شرایط حکمین و مبانی آن، با کارشناسی قرابت بسیار دارد (هدایت نیا، ۱۳۹۳: ۱۶۱ تا ۱۸۴).

لذا براساس این دیدگاه، ضروری است نهاد کارشناسی را مختصری معرفی و تفاوت های آن با حکمیت را به صورت اجمالی بیان کرد.

۳-۴-۱. نظریه اول: کارشناسی و تعریف آن

«کارشناس در احراز امور موضوعی دعوا به دادرسی کمک می‌کند و نقش بسیار مهمی را در دادرسی ایفا می‌کند. حتی در بعضی موارد، بار اصلی دادرسی را او به دوش می‌کشد و دادرسی بر اساس اظهار نظر او تصمیم نهایی را اتخاذ می‌کند.» (تقی‌زاده و علی‌پور، ۱۳۹۵، ص ۱۹۰)

اگر به تشخیص دادگاه یا به تقاضای طرفین و تأیید دادگاه، ارجاع موضوع به کارشناس ضرورت داشته باشد، دادگاه قراری صادر می‌کند به نام: «قرار کارشناسی» یا «قرار جلب نظر کارشناس» یا «قرار ارجاع موضوع به کارشناس» یعنی موضوع ماده ۲۵۷ ق.آ.د.م. (یوسف زاده، ۱۳۹۱، ش: ۴۷۱).

کارشناس شخص ثالث بی‌طرفی است که بر مبنای تخصص خود و نه قواعد حقوقی، نظر فنی می‌دهد. نظر کارشناس برای طرفین الزام آور نیست، مگر اینکه از پیش در این مورد توافقی صورت گرفته باشد (صفایی و امامی، ۱۳۹۰، ش: ۵۵).

بر اساس ماده ۲۶۱ قانون سابق آیین دادرسی مدنی در جایی که کارشناس، قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه با یکی از اصحاب دعوا داشته باشد، باید از رسیدگی امتناع کند و طرف دعوایی که از چنین قرابتی بیمناک شده است، می‌تواند به آن ایراد کند.» (تقی‌زاده و علی‌پور، ابراهیم و سحر، ۱۳۹۵، ص ۱۹۱)

در منابع حقوقی کارشناس را دو قسم بیان کرده‌اند:

الف. کارشناس رسمی: کسی است که با داشتن شرایط لازم، پروانه کارشناسی برای یک رشته تخصصی دریافت کرده و مهیای بررسی و اعلام نظر علمی در موضوع ارجاعی طبق مقررات آیین دادرسی است (مدنی، ۱۳۸۲، ش: ۵۴۷).

ب. کارشناس غیررسمی: در همه علوم و فنون و تخصص‌ها ممکن است کارشناس رسمی معین نشده باشد یا در بعضی از شهرستان‌ها داوطلبینی برای بعضی از رشته‌ها معرفی نگردد یا در قوانین برای وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی به نحو دیگری تعیین تکلیف شده باشد و موارد دیگری که دادگاه تشخیص می‌دهد ممکن است از افراد مطلع و خبره که فاقد پروانه کارشناسی هستند، به عنوان کارشناس غیررسمی استفاده شود، مخصوصاً اگر طرفین بر این امر تراضی نمایند. البته در هر مورد چنین کارشناسی باید در محضر دادگاه مربوط سوگند یاد نماید و وظایف کارشناس به او تفهیم گردد

(مدنی، ۱۳۸۲ش: ۵۵۶).

همچنین در آیین دادرسی مدنی دوروش برای انتخاب کارشناس پیش‌بینی شده است:

۱. انتخاب به قرعه؛ مفاد ماده ۲۵۸ ق.آ.د.م؛

۲. انتخاب به تراضی؛ مفاد ماده ۲۶۸ ق.آ.د.م.

۳-۴-۱-۱. تفاوت کارشناسی با حکمیت

فرق اصلی حکمیت با کارشناسی این است که رأی کارشناس به تنهایی قدرت اجرایی ندارد و در صورتی قابل اجراست که در حکم دادگاه یا در حکم حکم مورد استناد قرار گیرد و در واقع، حکم مبتنی بر رأی کارشناس صادر شود. در این صورت است که رأی کارشناس از قدرت قانونی حکم بهره می‌برد ولی حکم حکم (غیر از موارد استثنا) مانند حکم قاضی به تنهایی قدرت اجرایی دارد لیکن گاهی مسئله تخصص موجب می‌شود که مفهوم حکمیت و کارشناسی مشتبه شود.

در ماده ۴۶۸ آیین دادرسی مدنی آمده است: «طرفین دعوا در هر مورد که قرار رجوع به کارشناس صادر می‌شود، می‌توانند قبل از اقدام کارشناس یا کارشناسان منتخب، کارشناس یا کارشناسان دیگری را با تراضی انتخاب و به دادگاه معرفی نمایند. در این صورت، کارشناس مرضی الطرفین به جای کارشناس منتخب دادگاه برای اجرای قرار کارشناسی اقدام خواهد کرد...»

وقتی ماده مذکور را با تبصره ماده ۳۳۱ همان قانون جمع کنیم که مقرر می‌دارد: «احکام مستند به اقرار در دادگاه یا مستند به رأی یک یا چند نفر کارشناس که طرفین کتباً آنان را قاطع دعوا قرار داده باشند قابل درخواست تجدید نظر نیست.» با موردی متشکل از کارشناسی و حکمیت مواجه خواهیم شد؛ مثلاً ممکن است طرفین اختلافشان را با در نظر گرفتن تخصص به داوری یک کارشناس ارجاع کنند. در چنین مواردی نقش کارشناس دوگانه است؛ به این معنا که انتظار از کارشناس این نیست که فقط نظریه کارشناسی ابراز کند بلکه انتظار از او این است که در عین یاری گرفتن از تخصص خود، همانند قاضی رأی صادر کند؛ زیرا نظریه کارشناسی به تنهایی و بدون حکم دادگاه قابل اجرا نیست ولی نظریه داور، برای نفوذ، نیازی به حکم دادگاه ندارد و لازم الاجراست.

بنابراین نظریه کارشناسی، در نهایت دلیلی از دلایل اثبات دعوی است که در صورت درخواست

توسط افراد متنازع، قاضی یا حکم برابر آن حکم می‌دهد.
پس ماهیت کارشناسی، نظر و رأی مشورتی است که الزام‌آور نیست، درحالی که حکمت ماهیتی
قضاگونه با هدف ریشه‌کن کردن اختلاف دارد، که الزام‌آور است.

۳-۴-۲. نظریه دوم: حکمت در خانواده یا صلح و سازش خویشاوندی

چنانچه در عبارات دانشمندان و محققین مشاهده شد، ایشان معتقدند که دو نوع قضاوت و یا
قاضی با تعاریف مختص به هر کدام، در فقه وجود دارد.
در حالی که با بررسی و تحقیقی که در بیانات ایشان صورت گرفت می‌توان گفت، قاضی در فقه
همان قاضی منصوب با إذن امام (ع) است که با نصب خاص امام صورت می‌گیرد مثل زمانی که
امام معصوم (ع) حضور دارند و شخصی را به منصب قضاوت می‌گمارند.
و اگر امام (ع) حضور نداشت که اشخاصی را مشخصاً تعیین و نصب خاص کند، قاضی علی
البدلی که منصوب خاص نیست و به نصب و إذن عام امام (ع) است، جایگزین آن می‌شود؛ به این
صورت که امام معصوم (ع) شرائط و صفاتی را که منصب قضاء مستلزم آنها است بیان می‌کنند و
هرکس واجد آن صفات شد می‌تواند در منصب قضاوت قرار گیرد و یا اشخاص آنها را بین خود قاضی
قرار دهند.

و این همان معنای آیات قرآن کریم است که می‌فرمود: اگر بین مردم حکم می‌کنید به « ما أنزلَ
الله » و « بالعدل » حکم کنید که بیان و شخصیت آن از سوی امام معصوم (ع) تبیین و مشخص می
شود.

بنابراین، این نتیجه حاصل می‌شود که «قاضی تحکیم» نوعی تأسیس است که خداوند متعال به
امر خانواده اختصاص داده است و شرائط و ضوابطی دارد که ممکن است برخی از عمومات قاضی
فقهی را داشته باشد و برخی را نداشته باشد و همچنین از شرائط ویژه و متمایزی از قاضی فقهی
برخوردار است.

لذا الزام و اجباری نیست که آن را در مقابل قاضی منصوب قرار داد تا ماهیت آن را الزاماً «تحکیم»
به معنای فقها شمرد، که قاضی تحکیم باید تمام شرایط قاضی منصوب را داشته باشد.

زیرا از طرفی فقهای گرانقدر اسم آن را از حُکْمیت یعنی آیه مورد بحث، اخذ کرده و فرموده اند « تحکیم »، در صورتی که تحکیم در این آیه را، باید تعریف، شرائط و خصوصیاتش را از آیه بیان نمود و نباید شرائط و مطالبی را بر آن تحمیل کرد.

و از طرفی آن را « قاضی » بیان کرده و شرائط قاضی منصوب به نصب عام را در آن الزامی می‌شمارند؛ در صورتی که این مطلب تحکّم به آیه شریفه است، چون « قاضی تحکیم » را بزرگان از همین آیه شریفه محل بحث برداشت و نام گذاری کرده اند، نه از غیر آن، و اتفاقاً در این مبحث فقهی کسی به این نکته پرداخته است که این قسم دوم قاضی که بزرگان این تعبیر را در مورد آن دارند از کجا مطرح شده و منشأ آن کجاست، آیا از روایات باب قضاء اخذ شده یا از مباحث دیگر.

از مطالعه کلام و سخنان ایشان به دست می‌آید که این نوع قضاوت یا این نوع قاضی مأخوذ از همین آیه می‌باشد که آن را در تقسیم قضاوت و یا تقسیم قاضی، در مقابل قاضی منصوب قرار داده و احکام و شرائطی را مثل قاضی منصوب بر آن حمل و وضع کرده اند.

پس به عبارت یا بیان دیگر می‌توان گفت در فقه مذهب شیعه، قاضی بر دو قسم است:

۱- قاضی منصوبِ امام معصوم (ع) با نصب خاص

۲- قاضی غیر منصوب به نصب خاص

که قسم دوم، گاهی با ذکر اوصاف و شرائط از سوی امام (ع) می‌باشد و گاهی به تراضی طرفین نزاع است؛ نه اینکه قاضی دو قسم باشد یکی قاضی منصوب و دیگری قاضی تحکیم.

و در کنار این دو قسم قاضی، در اختلاف حادث زناشویی صدور حکم و یا احکامی در اصلاح و سازش زوجین از نهادی به نام حکمیت و یا از شخصی به نام «حکّم» جایز و نافذ است، که ماهیت و شرائطی متفاوت دارد، و قسم آن دو نیست بلکه نهادی مستقل با کارایی و ماهیتی خاص است.

البته به خاطر لازم الاجراء بودن حکم حکمین به اصلاح و سازش و یا احکامی در راستای این هدف می‌توان از باب مسامحه کلمه «قاضی» را اضافه کرد و گفت: «قاضی تحکیم» و این نام را بر آنها اطلاق کرد، البته با تذکر تفاوت این قاضی تحکیم با تعریف فقها. اگرچه مطابق با آیه قرآن در حقیقت به کار بردن «حکّم» و «حکمین» صحیح تر از «قاضی تحکیم» است.

نکته قابل تذکر دیگر این است که با در نظر گرفتن تفاوت های این نهاد و نهادهای مشابه و نزدیک به

آن، نمی‌توان ماهیت آن را، از نهادهای مشابه دانست بلکه باید گفت: حکمت در خانواده نهادی خاص و ویژه است با تعریف و شرائط خاص، هرچند در برخی موارد شباهت و قرابت به قاضی دارد و در برخی موارد شباهت و قرابت با کارشناس و داور؛ اما در اصل هیچ‌کدام از آنها نیست. مستقل‌ندانستن این نهاد باعث شده است که قانون‌گذار و اساتید نیز هر کدام نام نهادهای دیگر را بر آن اطلاق کنند (مثلاً قانونگذار «داور» و اساتید «کارشناس» و... را بر آن اطلاق می‌کنند)، با اینکه هرکدام از آن نام‌ها، نهادی مستقل و شرائط و ضوابط خاص دارند.

در نتیجه باید گفت: خداوند تبارک و تعالی در بحث رفع اختلاف زوجین، جهت جریان‌بخشی به خانواده‌ها در شرایط بحرانی، نهادی را با ماهیتی مستقل از قضاوت حکومتی، تأسیس و تأیید نموده است. در آن نهاد، باید دو حکم از طرف زوجین برای رفع اختلاف بین آنها، ایفای نقش کنند. لذا نام این نهاد را از واژه «حکم» اخذ کرده و می‌گوییم «نهاد حکمت» و چون مربوط به مباحث خانواده است، کلمه «خانواده» را نیز اضافه کرده و می‌گوییم نهاد «حکمت در خانواده».

۴. دفع شبهه داوری

هرچند تاکنون کسی بیان نکرده است که ماهیت حکمین همان ماهیت «داور» است ولی این واژه در قوانین آن چنان جای کلمه «حکم» قرار داده شده که گویا ماهیتی کاملاً یکسان دارند و هیچ تفاوتی ماهوی و غیر ماهوی بین آنها وجود ندارد. به همین سبب لازم و ضروری است این توهّم یا این القا و شبهه نیز مردود شود تا کسی مرتکب این اشتباه علمی نشود.

۴-۱. تعریف داوری

در قانون آیین دادرسی از داوری تعریفی ارائه نشده است؛ ولی قانون داوری تجاری بین المللی داوری را تعریف کرده است. در بند الف ماده یک این قانون آمده است: «داوری عبارت است از رفع اختلاف بین متداعیین در خارج از دادگاه به وسیله شخص یا اشخاص حقیقی یا حقوقی مرضی الطرفین و یا انتصابی.» (هدایت‌نیا، ۱۳۹۳: ۴۹)

متین دفتری در تعریف داوری چنین آورده است: «افراد در دعاوی مربوط به حقوق خصوصی

خودشان از مداخله این مراجع رسمی صرف نظر کرده و تسلیم حکومت خصوصی اشخاص بشوند که از نظر معلومات و اطلاعات فنی یا از نظر شهرت آنها به درستکاری و امانت مورد اعتماد مخصوص آنها هستند؛ این حکومت خصوصی را داوری (حکمیت) خوانند.» (متین دفتری، ۱۳۹۱، ص ۷۶/۱).

۲-۴. تفاوت‌های داوری با حکمیت

با توجه به تعاریف حقوقی داور و قوانین موضوعه در این رابطه، تفاوت بین داوری و حکمیت واضح و آشکار و انکارنشدنی است.

یکی از تفاوت‌ها، رعایت مقررات داوری است، حکمین در دعوای طلاق ملزم به رعایت مقررات مربوط به داوری در آیین دادرسی نیستند: «داوران (حکمین) در رسیدگی و رأی تابع قانون آیین دادرسی نیستند» (ماده ۴۷۷ آئین دادرسی مدنی) درحالی که مطلق داور تابع این مقررات است ولی داوری در دعوای خانواده این الزام را ندارد.

همچنین داور با قاضی تحکیم (که در قانون و تعاریف حقوق دانان است) از سه جهت تفاوت دارد: ۱. قلمرو و صلاحیت رسیدگی؛ ۲. شخصیت؛ ۳. شرایط.

۱. با توجه به آنچه در مواد قانونی و مباحث حقوقی مطرح است، داوری یک نوع حکومت قضایی خصوصی است که ضمن معامله یا به صورت قرارداد جداگانه، در دعوای حقوقی صورت می‌گیرد؛ و افراد آن را می‌پذیرند تا به نحو بهتری اختلافشان پایان یابد.

قانون‌گذار در ماده ۴۵۵ آئین دادرسی مدنی مقرر داشته است: «متعاملین می‌توانند ضمن معامله به موجب قرارداد جداگانه تراضی نمایند که در صورت بروز اختلاف بین آنان، رفع اختلاف به داوری مراجعه کنند...».

با توجه به این ماده، داوری یک نوع قرارداد است که در دعوای حقوقی و به عبارت بهتر در معاملات کارساز و مؤثر است، درحالی که تأسیس قاضی تحکیم با توجه به مباحث فقهی و اطلاق ماده ۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، هم در دعوای حقوقی و هم در دعوای کیفری کارساز است؛ یعنی قلمرو رسیدگی از طریق داوری، در دعوای حقوقی است مگر اینکه طبق ماده

۴۹۶ قانون آئین دادرسی مدنی دعاوی مربوط به ورشکستگی و اصل نکاح و طلاق و فسخ نکاح و نسب، قابل ارجاع به داوری نیست.

ماده یادشده مقرر داشته است: «دعاوی زیر قابل ارجاع به داوری نیست: ۱. دعاوی ورشکستگی،

۲. دعاوی راجعه به اصل نکاح، فسخ آن، طلاق و نسب.»

همچنین مقنن این استثنائات را در ماده ۴۷۸ ق.آ.د.م این گونه بیان کرده است: «هرگاه ضمن رسیدگی، مسائلی کشف شود که مربوط به وقوع جرمی باشد و در رأی داور مؤثر بوده و تفکیک جهات مدنی از جزایی ممکن نباشد و نیز در صورتی که دعوا مربوط به نکاح یا طلاق یا نسب بوده و رفع اختلاف در امری که رجوع به داوری شده متوقف بر رسیدگی به اصل نکاح یا طلاق یا نسب باشد، رسیدگی داوران تا صدور حکم نهایی از دادگاه صلاحیت دار نسبت به امر جزایی یا نکاح یا طلاق یا نسب متوقف می شود.»

بر اساس این ماده رسیدگی به امور کیفری نیز از صلاحیت داوری خارج است و باید در دادگاهها طرح و رسیدگی شود.

۲. بر اساس ماده ۲۶ لایحه قانون تأسیس اطاقهای بازرگانی، داور می تواند از جمله اشخاص حقوقی باشد. اشخاص حقوقی صلاحیت به عهده گرفتن داوری را دارند. این لایحه مقرر می دارد: «اطاقهای بازرگانی می توانند در امور بازرگانی داور واقع شوند.» در حالی که قاضی تحکیم بایستی شخص حقیقی باشد و شخص حقوقی نمی تواند عهده دار امر قضاوت شود.

به موجب ماده ۴۷۰ قانون آئین دادرسی مدنی نیز نمی توان از قضات محاکم و کارکنان اداری شاغل در محاکم قضایی به عنوان داور استفاده کرد (ممنوعیت مطلق).

۳. با توجه به مواد ۴۶۶، ۴۶۹ و ۴۷۰ قانون آئین دادرسی مدنی که محرومین از داوری را ذکر کرده است، به دست می آید که اصل بر صلاحیت همه اشخاص در به عهده گرفتن داوری است مگر مواردی که قانون گذار در مواد یادشده ذکر کرده است.

همچنین با مطالعه مواد مزبور روشن می شود که اساساً شرایط شخص داور و قاضی تحکیم تفاوت دارد. لذا هیچ ضرورتی ندارد که داور دارای شرائط قاضی تحکیم باشد مگر شرط بلوغ و عقل که از جمله شرط های عقلایی است.

بنابراین از نظر جنسیت، زن می‌تواند عهده دار امر داوری شود و همین‌طور نیازی به شرط طهارت مولد و ایمان نیست؛ حال آنکه برخی در قاضی تحکیم رعایت شرط‌های یادشده را الزامی دانسته‌اند. همچنین بنابر نظریه کسانی که اجتهاد را از شرط‌های ضروری قضاوت می‌دانند، باید گفت که اصلاً وجود آن در داور لزومی ندارد.

نتیجه‌گیری

آنچه در این تحقیق به آن پرداخته شد، اولاً بررسی واژه « حَکَم » بود که حکمیت در خانواده و تعریف مختار از آن را در آیه بیان داشت. سپس براساس نقشی که حَکَم عهده‌دار است و شباهت آن با قضاوت، به بیان تعریف قاضی و اقسام آن، شرائط قاضی و قاضی تحکیم پرداخته شد. پس از آن بررسی ماهیت حکمیت و اقوال و نظریه‌های مطرح شده در فقه و حقوق و در آخر نیز کلامی در دفع شبهه داور بودن حَکَم بیان شد.

از این مباحث نتایج حاصل شد؛ اول اینکه قاضی در فقه، قاضی منصوب و غیر منصوب است. قاضی تحکیم عنوانی مجعول است که لفظ « قاضی » را در آن به دلیل شباهت بین وظایف حَکَم و قاضی قرار داده‌اند. لفظ « تحکیم » نیز از کلمه « حَکَم » در آیه ۳۵ سوره نساء اخذ شده است، لذا می‌گوییم عنوان صحیحی نیست؛ زیرا اولاً شرایط قاضی را در مورد حَکَم بیان کردن، تحکیم به اطلاق آیه است، ثانیاً حَکَم را قاضی فقهی قرار دادن محتاج دلیل است اما در اینجا دلیلی بیان نشده است. همچنین مشهور فقها قائل به قاضی بودن حَکَمین هستند و ماهیت حکمیت را قضاوت تحکیمی برشمرده‌اند، در مقابل قائلی برای ماهیت توکیلی وجود ندارد.

در مباحث حقوقی ماهیت دیگری تحت عنوان « کارشناس » ذکر شده است ولی با تفاوت‌هایی که حَکَم با کارشناس دارد نمی‌توان حکمیت را کارشناسی دانست هرچند شباهت‌هایی نیز در آن دو وجود دارد..

اما آنچه از آیه شریفه و الفاظ در آن به دست می‌آید این است که حَکَم معنایی دارد و خداوند در این آیه نهادی را جهت از هم‌نپاشیدن ارکان خانواده تأیید و وضع کرده است که برای آن، شرائط خاص از قبیل اینکه در هنگام شقاق تشکیل شود، حکمین از خویشاوندان باشند و قصد اصلاح داشته باشند

را قرار داده؛ لذا می‌گوییم این نهاد «حکمت در خانواده» محکمه صلح و سازش خویشاوندی و مستقل از قاضی منصوب و غیر منصوب، کارشناس، داور و... است. هرچند شاید در برخی موارد شباهت‌هایی با قاضی (مثلاً حکم نافذ) یا کارشناس یا داور داشته باشد ولی ماهیتی مستقل از آنها دارد.

کتابنامه

قرآن کریم

- ابن ادریس، محمد، السرائر، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- ابن براج، قاضی عبدالعزیز، المذهب، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ق.
- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، چاپ اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- انصاری، مرتضی (شیخ انصاری)، القضاء و الشهادات، چاپ اول، قم: دومین کنگره جهانی سالروز ولادت شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق.
- بحرانی، یوسف (صاحب حدائق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۸ق.
- تقی‌زاده و علی‌پور، ابراهیم و سحر، حقوق خانواده، چاپ اول، انتشارات مجد، ۱۳۹۵.
- حلی، جعفر (محقق حلی)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، چاپ دوم، تهران: استقلال، ۱۴۰۹ق.
- حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی)، تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامية، چاپ اول، قم: موسسه امام صادق، ۱۴۲۰ق.
- خوئی، سیدابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، چاپ دوم، قم: مکتبه العلمیه، ۱۳۹۶ش.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، چاپ اول، دمشق/ بیروت: دارالعلم/ الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
- روحانی، سید محمد صادق، فقه الصادق (ع)، چاپ سوم، قم: دار الکتب، ۱۴۱۲ق.
- شهید ثانی، زین الدین، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، چاپ اول، قم: موسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- صفایي و امامی، حسین و اسدالله، مختصر حقوق خانواده، چاپ بیست و هفتم، تهران: نشر میزان،

۱۳۹۰ ش.

طوسی، محمد بن حسن، **الخلاف**، چاپ جدید، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
_____، **المبسوط فی فقه الإمامیه**، چاپ سوم، تهران: مکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ ق.

فاضل هندی، بهاء الدین محمد، **کشف اللثام عن قواعد الأحکام**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

فراهیدی، خلیل بن احمد، **کتاب العین**، چاپ دوم، قم: هجرت، ۱۴۱۰ ق.
کرکی، علی بن الحسین (محقق کرکی)، **رسائل کرکی**، چاپ اول، قم: دفتر نشر آیت الله مرعشی، ۱۴۰۹ ق.

متین دفتری، احمد، **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی**، چاپ چهارم، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۹۱.
مدنی، سید جلال الدین، **آیین دادرسی مدنی**، چاپ اول، تهران: پایدار، ۱۳۸۲ ش.
موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، **کتاب القضاء**، بی تا، قم: ۱۴۰۱ ق.
نجفی، محمد حسن (صاحب جواهر)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، چاپ سوم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ش.

هدایت نیا، فرج الله، «**ماهیت حکمیت (در دعاوی خانواده) در آیه ۳۵ سوره نساء قرآن**»، فقه و حقوق اسلامی، سال اول، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۶۱ تا ۱۸۴.
یوسف زاده، مرتضی، **آیین دادرسی مدنی**، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱.